



حجة الاسلام والمسلمین
محمد ری شهری

فراز هانی از:

سببیت قضائی اسلام

ویژگیهای قضاء و قاضی

اگر نیستند، خود را هلاک نکنند، و جمهوری اسلامی را تباه نسازند، و چهره اسلام را نازیبا و زشت در جهان منعکس نکنند. و اگر خود را منطبق با این ویژگیها می‌باید، ملاحظه کنند که تا چه اندازه این ویژگیها بر آنان و بر سیستمی که با آن کار می‌کنند انطباق دارد، و در رابطه با انطباق یافتن کامل با این ویژگیها تلاش کنند.

و شناخت این ویژگیها برای مردم از آنجهت ضروری است که برای آنها مشخص گردد آیا واقعا سیستم قضائی کشور، اسلامی است و کسانی که بر جایگاه انبیا و اوصیا تکیه زده‌اند واجد شرایط لازم هستند یا خیر؟ و در صورت عدم انطباق ویژگیهای قضا و قاضی اسلامی بر سیستم قضائی کشور، در رابطه با انطباق آن تلاش کنند، که بازوی جمهوری اسلامی و خط دهنده آن مردمند.

بلکه بهمان میزان که شناخت این ویژگیها برای پرسنل قضائی کشور، و برای اکثر قریب باتفاق مردم ضرورت دارد، برای اقلیت‌های مذهبی و برای مردم سایر کشورها ضروری است، زیرا با این شناخت آنچه بنام سیستم قضائی اسلام در کشور می‌گذرد در صورتیکه بنا

در بحثهای گذشته سخن باینجا رسید که منصب قضا، مهمترین و در عین حال خطرناکترین مناصب اجتماعی از دیدگاه اسلام است. و وعده دادیم که در این رابطه ویژگیهای قضا، و قاضی را از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم.

شناخت این ویژگیها، هم برای قضات و کارمندان دادگاهها و دادرهای جمهوری اسلامی، و هم برای اکثر قریب باتفاق ملت مسلمان ایران که باین جمهوری رای داده‌اند ضروری است. برای پرسنل دستگاه قضائی کشور از آن جهت شناخت ویژگیهای قضا و قاضی ضروری است که بدانند آنچه در دادگاهها و دادرهای کشور عموما، و در دادرها و دادگاههایی که خدمت می‌کنند خصوصا، می‌گذرد منطبق با ضوابط اسلامی هست یا خیر، و به سخن دیگر قضات و کارمندان سیستم قضائی جمهوری اسلامی باید به بینند که آیا خود واجد شرایط قضا و قاضی اسلامی هستند یا خیر؟

این ضوابط منطبق نباشد ، بحساب اسلام گذاشته نمی شود .
با توجه باین مقدمه ما این بحث را از " ویژگیهای قضا در اسلام " آغاز می کنیم :

قضاء منصبی الهی است

نخستین ویژگی قضا در اسلام ، که اساس و مادر سایر ویژگیهای قضا اسلامی است ، اینستکه قضا در اسلام منصبی الهی است . در حکومتها و مکتبهای گذشته و حال بجز مکتب و حکومت انبیا ، قضاوت منصبی است مانند سایر مناصب اجتماعی ، یعنی قضاوت مانند وکالت ، وزارت ، ریاست ، و فرماندهی ، یکی از مناصب و موقعیتهای اجتماعی است .

ولی در حکومت انبیا و مکتب اسلام مساله باین شکل نیست ، یعنی قضاوت یک منصب اجتماعی نیست بلکه منصبی است الهی ، هر چند بالاخره وقتی کسی قاضی شد ، موقعیتی در جامعه پیدا میکند و مردم قضاوت را یک منصب و موقعیت اجتماعی می دانند ، و لکن اسلام به مساله قضاوت بعنوان یک منصب الهی می نگرد ، و موقعیت قضا را ، موقعیتی الهی می داند ، در اینجا این سؤال پیش می آید که تفاوت میان منصب الهی و موقعیت اجتماعی چیست ؟

تفاوت منصب الهی و موقعیت اجتماعی

در موقعیتهای اجتماعی ، مقام و منصب را یا فرد و حزب به صاحب مقام و منصب اعطا می کند ، و یا قانون ، مثلا وقتی یکی می خواهد وزیر ، یا فرمانده ، یا رئیس ، و یا مدیر کل و ... شود ، در حکومتهای دیکتاتوری ، این مناصب و موقعیتهای را ، شاه و یا رئیس جمهور و یا حزب تقسیم می کنند ، و در حکومتهای دموکراسی (بفرض اینکه حکومتی واقعا دموکراسی درجهان وجود داشته باشد) موقعیتهای مذکور را قانون میان افرادی که شایستگی دارند تقسیم می نماید .

ولی موقعیتهای و مناصب الهی را تنها خدا و فرستادگان و نمایندگان او می توانند به انسان اعطا نمایند .

بعضی از مناصب الهی است که فقط خدای تعالی می تواند به انسان بدهد ، مثل منصب نبوت ، که اگر همه انبیا و اوصیا و همه مردم جمع شوند و به کسی رای بدهند که او پیامبر شود و رهبری جامعه را بعنوان فرستاده خدا بدست گیرد ، او به منصب نبوت نرسد . ولی بعضی از مناصب الهی است که پیامبر و یا جانشین او نیز می توانند بانسان شایسته اعطا نمایند ، و قضاوت از این قبیل مناصب است .

به سخن دیگر مناصب اجتماعی را انسان به انسان اعطا می کند ، ولی مناصب الهی را خداوند بی واسطه (مانند نبوت) و یا با واسطه (مانند قضاوت) به انسان عنایت می نماید .
و براین اساس ، مردم می توانند وکیل ، وزیر ، نخست وزیر ،

رئیس جمهور معین کنند ، ولی در حکومت اسلامی مجاز به انتخاب قاضی نیستند ، فقط خدای تعالی و یا نماینده او می تواند قاضی انتخاب کند ، و حکم قضاوت به کسی بدهد .

همانطور که اگر همه مردم جهان به کسی رای بدهند ، او پیامبر نمی شود ، همچنین اگر همه مردم جهان به کسی رای بدهند که قاضی باشد ، او از دیدگاه اسلام قاضی نیست ، زیرا قضا از دیدگاه اسلام یک منصب الهی است .

و به عبارت دیگر معیار در منصبها و موقعیتهای اجتماعی ، انتخاب انسان و جامعه است ، و معیار در منصبهای الهی ، شایستگی و انتصاب خدا است .

شاخه ای از درخت رسالت

دقیق ترین تعبیر در رابطه با تبیین الهی بودن منصب قضاوت تعبیری است که فقیه بزرگ شیعه مرحوم صاحب جواهر در این کتاب گرانقدر نموده است :

عبارت جواهر الکلام اینست :

" و هو غصن من شجرة الرثاسه العامة للنبي و خلفائه "

یعنی قضاوت شاخه ای است از شاخه های درخت ریاست عامه و ولایت کلیه الهیه و بزه پیامبر و جانشینان او (۱)

قضاء ویژه خدا است

دلیل الهی بودن قضاوت در اسلام اینستکه ، از دیدگاه این آئین ، قضاوت و حکم کردن در میان مردم ویژه خدا است ، قرآن کریم صریحا اعلام می کند :

" اِنَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ " (یوسف ۶۷۰۴۰)

حکم فقط برای خدا است .

و در سوره زمر آیه ۴۶ آمده :

" قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عَلَیْمٌ " " الْقَیْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَیْنَ عِبَادِکَ " " فِیْمَا کَانُوْا بَیْهِنًا یَخْتَلِفُوْنَ " .

بگو بار خدایا ای پدید آورنده آسمانها و زمین ! ، وای دانا به پنهان و آشکار ! تو حکم می کنی در میان بندگانت ، در رابطه با آنچه اختلاف دارند .

این آیه کریمه ضمن تبیین این معنا که خداوند حاکم و قاضی میان مردم در اختلافات آنها است ، توضیح میدهد که به این دلیل قضاوت و حکم ، ویژه خدا است ، که خداوند ، پدید آورنده آسمانها و زمین و دانا به غیب و شهادت است ، گویا قرآن می خواهد بگوید کسی می تواند میان مردم حکم کند که راز آفرینش را بداند و از همه استعدادها و رازهای وجود انسان آگاه باشد ، و چنین کسی ، آفریدگار

هستی است، و بر این اساس هیچکس جز خداوند متعال حق قضاوت و حکم ندارد. (۲)

قضاوت خلفاء خدا

بر اساس آنچه ذکر شد قضاوت از دیدگاه اسلام یک حق انحصاری برای خدا است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که خداوند این حق را چگونه اعمال می‌کند، بصورت مستقیم، یا غیر مستقیم؟ پاسخ این سؤال معلوم است، زیرا اعمال حق قضا، برای خداوند بطور مستقیم ممکن نیست، و لذا در این رابطه خلفاء و نمایندگان معین نموده، و این حق را بآنها واگذار کرده که به نیابت و نمایندگی از او، بر اساس ضوابطی که او معین نموده، میان مردم قضاوت کنند در این رابطه در مورد حضرت داود علیه السلام در قرآن کریم آمده:

”يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ“
ای داود! ما ترا خانشین در زمین قرار دادیم پس میان مردم بحق حکم کن. (ص ۲۶)

همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در این آیه قضاوت، فرع خلافت الهی مطرح شده، و این آیه ریشه تعبیر دقیق صاحب جواهر در رابطه با تبیین موقعیت قضا در اسلام است که فرمود: ”قضا یکی از شاخه‌های رسالت و ولایت کلیه الهیه است“ این تفریع مشعر به علمیت است، یعنی خلافت و نمایندگی خدا است که به انسان حق قضاوت میدهد.

بنا بر این اجازه داشتن از خدا و نمایندگی داشتن از او در رابطه با احراز منصب قضا موضوعیت دارد.

بدسخن دیگر تا اجازه خدا نباشد، قاضی از دیدگاه اسلام حق قضاوت ندارد، هر چند سایر شرائط قضا را دارا باشد.

و بر این اساس، اسلام مراجعه کردن به قضائی را که نمایندگی الهی ندارند یعنی در کادر حکومتی غیر الهی خدمت می‌کنند، حتی در رابطه با گرفتن حق خود، ممنوع نموده است، مگر اینکه راهی برای استیفاء حق جز مراجعه به آنها نباشد.

عمر بن حنظله میگوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از پیروان مذهب ما که در رابطه با وام با ارباب باهم اختلاف داشتند برای فصل خصومت به سلطان و یا قضائی که او منصوب کرده است مراجعه نمودند، آیا این کار از نظر شرعی جایز است؟

امام فرمود کسی که بآنها مراجعه کند، چه در رابطه با حق و چه در رابطه با باطل، به جبت و طاغوت (طاغوت بمعنی سرکرده گمراهان) ”بت“ مراجعه کرده، که خداوند نهی فرموده (۳) و اموالی را که بحکم آن حاکم و قاضی می‌گیرد حرام است، هر چند حق ثابت خودش باشد، چون بحکم طاغوت اخذ کرده، در صورتیکه خداوند دستور داد ما ز طاغوت نافرمانی کند و با او کفر ورزد... (۴)

اختیارات نمایندگی قضائی الهی

نکته قابل توجهی که در رابطه با نمایندگی قضائی الهی، قرآن کریم بآن تصریح نموده، اینستکه، این نمایندگی اختیاراتش محدود بهمان ضوابطی است که خداوند معین کرده، یعنی قاضی در اسلام حق ندارد بر اساس نظریه شخصی خود بدون در نظر گرفتن ضوابط الهی، و یا بر اساس قوانین بیگانه از ضوابط الهی رای دهد، بلکه تنها بر اساس ضوابط الهی حق اظهار نظر دارد.

در آیه ۱۰۵ از سوره نساء خطاب به پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - آمده:

”إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ“
”ما این کتاب را بحق بر تو فرستادیم که میان مردم بر اساس قوانین و احکامی که خداوند بتو نشان میدهد حکم کنی.“

روسیاهان قیامت

توجه‌باین نکته که قاضی در سیستم حکومت اسلامی نماینده خدا است، و اختیاراتش محدود به ضوابط الهی است، وظیفه فوق العاده سنگینی را بر دوش قضات اسلامی می‌گذارد که هر حکمی را که می‌خواهند امضا کنند، در نظر داشته باشند که آن حکم را بنمایندگی از خدا امضا می‌کنند!، و تا بطور دقیق ضوابط اسلامی را رعایت نکرده‌اند، نظریه خود را بعنوان حکم قطعی شرعی امضا ننمایند!

و موقع امضا کردن احکام این آیه کریمه را بیاد بیاورند:

”وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ“
یعنی در روز قیامت می‌بینی آنها که برخداوند دروغ بستند با چهره‌های سیاه و قیرگون محشور می‌شوند!

اگر قاضی حجت نداشته باشد که حکمی را که امضا می‌کند، حکم خداوند است، و با این وصف آن حکم را امضا کند قطعا مشمول این آیه است...

۱ - جواهر الکلام طبع جدید جلد ۴۰ صفحه ۹۰
۲ - برای توضیح کامل این مبحث مراجعه کنید به کتاب ”فلسفه وحی“ درس پنجم ”نوشته اینجاب“
۳ - اشاره است به آیه ۶۰ از سوره نساء: ”الَّذِينَ آمَنُوا بِرُسُلِهِمْ وَمَا أَنزَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ“
۴ - بحار الانوار جلد ۱۰۴ صفحه ۲۶۲، ۲۶۳